

شخصیت عرفانی

و اخلاقی

پیامبر (ص) ۳

محمد رضا امین زاده

محمد (ص) اولین کسی که با خدا میثاق بست

این مقال را با سخنی از امام سجاده، زین العابدین علی بن الحسین (علیهما السلام) آغاز می‌کنیم:

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ بِلاَ أَوَّلٍ كَانَ قَبْلَهُ، وَالْآخِرِ بِلاَ آخِرٍ يَكُونُ بَعْدَهُ، الَّذِي قَضَرَتْ عَنْ رُؤْيَيْهِ أَبْصَارُ النَّاطِقِينَ وَعَجَزَتْ عَنْ نَمْيِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ، ائْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ ائْتِدَاعاً وَأَخْتَرَهُمْ عَلَى مَشِيئِهِ اِخْتِاراً ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ إِرَادَتِهِ وَبَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ لَا يَفْلِكُونَ تَأْخِيراً عَمَّا قَدَّمَهُمْ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَقْدِماً إِلَى مَا أَخَّرَهُمْ عَنْهُ...!

جهان هستی با آنچه در آن هست، فعل خداوند متعال می‌باشد و خداوند، علت مفیض موجودات بوده و موجودات، مفاض و معلول حضرت باری تعالی هستند.

۱- ستایش و سپاس خدایی را که نخستین وجود بوده و پیش از او وجودی نبوده است (بنابراین، علت فاعلی هر موجودی است) و آخرین وجود است و پس از او موجودی نیست (کنایه از این که علت غائی هر موجودی می‌باشد) آن خدایی که دید بینندگان و دوراندیشان از مشاهده (ذات) او ناتوان و اندیشه توصیف کنندگان از ذکر وصف او عاجز است، به قدرت خود، آفریدگان را از نیستی به هستی آورد و به اراده خویش بر آنان لباس وجود پوشانید، سپس در راهی که اراده کرده بود ایشان را سیر داد و در راه محبت خویش برانگیخت، و بدان سمتی که آنان را به پیش فرستاد یارای عقب ماندن و سستی (در راه) ندارند و از آن سمتی که آنان را مانع شد، قدرت و توانائی پیش رفتن را ندارند (دعای اول صحیفه سجادیه).

رابطه معلول با علت و مفاض با مفیض، رابطه وجودی است و بدین جهت، وجود معلول، وجود فقری است، وجودش عین فقر و نیازمندی است نه این که وجودی است که صفت فقر را داشته باشد، آن چنان که وجود فاعل هستی، عین غنی و بی نیازی است، بنابراین وجود مخلوقات، تمام ربط به خدای متعال است و چنین وجودی در همان راهی حرکت کرده و در جهتی راه می پیماید که موجودش او را در آن جهت به راه انداخته است، و طبق این قاعده که فاعل، محب و فعل، محبوب است، فعلش را برای خود می خواهد (ولذا جهت فعل به سوی فاعل خواهد بود، چنانکه مبدأ فعل هم فاعل است، از او و به سوی او) خداوند متعال موجودات را که فعل او هستند و آنها را از روی اراده و مشیت و محبت خود آفریده در جهت محبت خویش برانگیخته است و موجودات دو قسمند:

۱ - برخی بدون واسطه محبوب او هستند.

۲ - بعضی با واسطه محبوب اویند.

آن موجودی که بدون واسطه آفریده شده، محبوب بی واسطه خدا است و آن موجوداتی که با واسطه فیض آفریده شده اند با واسطه، محبوب خدایند، و حضرت امیر (علیه السلام)، در روایتی می فرماید:

كَانَ اللَّهُ وَلَا شَيْءَ مَعَهُ، فَأَوَّلُ مَا خَلَقَ، نُورَ حَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله) ... وَالْحَقُّ تَبَارَكَ  
وَتَعَالَى يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَيَقُولُ: يَا عَبْدِي أَنْتَ الْمُرَادُ وَالْمُرِيدُ وَأَنْتَ خَيْرَتِي مِنْ خَلْقِي، وَعِزَّتِي  
وَجَلَالِي لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْآفَلَكَ مَنَ أَحَبَّكَ أَحَبَّهُ.....

و فعل در جهت فعل بودنش و با توجه تیا احتیاجش، تخلف از فاعل و اراده او نمی تواند داشته باشد، زیرا که فاعل، رب و صاحب اختیار او است و مربوب و مخلوق با تمام وجود، سخنش این است که تحت تسلط رب و خالق می باشد، و اگر بتوانیم کلمه میثاق را در اینجا بکار ببریم باید بگوئیم: تسلیم بودن موجود ممکن در برابر وجود و کمال مطلق (بنابراین فرض که ممکن، وجود مستقلی در قبال وجود مطلق، داشته .....)

۲ - خداوند (قبل از هر چیزی موجود) بود و وجودی پیش از او نبود، اول موجودی را که آفرید نور حبیبش محمد (ص) بود، خداوند تبارک و تعالی به آن نظر افکنده و گوید: ای بنده من تو مقصود و مرید هستی و تو را از میان آفریدگانم اختیار کردم، به عزت و جلالم سوگند اگر به خاطر تو نبود جهان را نمی آفریدم، کسی که تو را دوست بدارد، محبوب من خواهد بود. بحان ج ۱۵ ص ۲۷.

باشد) ميثاق تکوینی بين فعل و فاعل فعل است، بدین گونه که:

لَا يَمْلِكُونَ تَأْخِيرًا عَمَّا قَدَّمَ لَهُمْ إِلَيْهِ وَلَا يَسْتَعْجِلُونَ تَقْدِمًا إِلَىٰ مَا آخَرَهُمْ عَنْهُ. ۳

و براین اساس، همه موجودات مقهور و مستبح اویند و به حمد او اشتغال دارند:

وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ. ۴

سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ. ۵

و تسبیح، تنزیه و نفی هر نقص و حاجتی از ساحت قدس و کمال الهی است. ۶  
ممکنات که تسبیح خدای متعال می‌گویند او را از هر نقص و عیب و حاجتی مبرا می‌کنند و وجود خویش را که عین الربط است ناقص می‌بینند، لذا با حمد و ستایش او، به فیض بی‌کران او نزدیک می‌گردند، و از نقص به سوی کمال، قدم برمی‌دارند و به جهت محبت و عشق آنها به الله، مستغرقند در ملاحظه جلال ازلی، و واله اند در مشاهده جمال، لم یزلی، معشوقی جزء مبدأ اعلیٰ، و محبوی جز علت اولی ندارند... زیرا که نزد صاحبان بصیرت، هر مفیضی، مطلوب حقیقی است از برای مفاض خود و هر علتی محبوب ذاتی است از برای معلول خود، بدین جهت، سفلیات، طالب علویات، کائنات طالب مبدعات و همه به حسب فطرت و جبلت، طالب خیر اقصی و مبدأ اعلیٰ می‌باشند. ۷

به هر حال، رابطه وجودی بین معلول و علت و مفیض و مفاض و تسبیح مخلوق و مربوب، خالق و رب را (بر اساس مراتب وجود در موجودات) مختلف است، و مراتب وجود تابع قرب و بعد به مبدأ اعلیٰ می‌باشد، ابعاد موجودات، ضعیف‌ترین رابطه و

.....  
۳ - به آن سمتی که آنان را می‌برد یارای عقب گرد و سستی ندارند و از آن سمتی که آنان را مانع شد، قدرت و توانائی پیش روی ندارند. (دهای اول صحیفه سجادیه).

۴ - و هیچ موجودی نیست جز این که او را تسبیح و ستایش می‌کند، لکن شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید (اسراء آیه ۴۴).

۵ - آنچه در آسمانها و زمین است به تسبیح خدای متعال مشغولند (سوره حدید آیه ۱).

۶ - تسبیح، تنزیه و پاک بودن از آلودگیها است و آن، نفی هر گونه نقص و نیازمندی از ساحت کمال خدای متعال می‌باشد، (المیزان، ج ۱۹ ص ۱۶۴).

ذات خداوند را از هر گونه وابستگی به اکوان (سکون، حرکت، افتراق، اجتماع) و از عیوب و پیش آمدهای روزگار و امکان خالی دانستن؛ حقیقت و روح تسبیح است (تفسیر سوره جمعه، ص ۱۲۸ صدر المتالیهین).

۷ - انوار جلیه ملا عبدالله مدرس زوزی، ص ۱۷۸.

اقرّب آنها کاملترین و قوی‌ترین رابطه وجودی را با خداوند متعال دارد و لذا اولین رابطه و اولین میثاق و اولین تسبیح را، اولین مخلوق (که اقرّب به خدا و اکمل موجودات در عالم امکان است) دارد و آن وجود عقل اول یعنی نور پیامبر عظیم الشان اسلام، حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) است چنان که بیان شد.

نبی گرامی اسلام (ص) قبل از هر موجود امکانی، و قبل از انبیاء عظام (علیهم السلام) اقرار به ربوبیت خداوند متعال کرد و به ستایش حضرت حق پرداخت، چنانکه روایات به بیان این مطلب گویا است از جمله:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِنَّ بَعْضَ قُرَيْشٍ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): يَا نَبِيَّ شَيْءٌ سَبَقَتْ الْأَنْبِيَاءَ وَأَنْتَ بَعِثْتَ أَخْرَجَهُمْ وَخَاتَمَهُمْ؟ قَالَ: إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي وَأَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حِينَ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ آتَتْ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى، فَكُنْتُ أَنَا أَوَّلَ نَبِيِّ قَالِ بَلَى، فَسَبَقْتُهُمْ بِالْإِقْرَارِ بِاللَّهِ.<sup>۸</sup>

عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ... قَالُوا بَلَى...» قَالَ: كَانَ مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه وآله) أَوَّلَ مَنْ قَالِ: بَلَى... فَاتَّبَتِ الْمَعْرِفَةُ فِي قُلُوبِهِمْ وَنَسُوا ذَلِكَ الْمِيثَاقَ وَسَيِّدُ كُرُونَةٍ بَعْدُ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَدْرِ أَخَذَ مَنْ خَالِقُهُ وَلَا رَازِقُهُ.<sup>۹</sup>

شهادت، حضور است، دیدن است، یافتن است، شنیدن و دیدن با واسطه

۸- از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: بعضی از قریش به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) گفتند: به چه چیزی بر پیامبران سبقت جستید در حالی که آخرین فرد آنان هستید که برانگیخته شده‌اید و خاتم پیامبران می‌باشید؟ فرمودند: همانا من اول کسی هستم که به پروردگار ایمان آوردم و اولین کسی هستم که خواست خدا را قبول کردم، آن هنگام که از پیامبران پیمان گرفتم، «و آنان را بر خودشان شاهد قرار داد که آیا من صاحب اختیار شما نیستم، گفتند: چرا» پس من اول پیامبری بودم که پاسخ مثبت دادم و قبل از همه آنان به توحید خداوندی اقرار کردم (کافی ج ۱ ص ۴۴۱ روایت ۶).

۹- از زراره روایت شده است که از امام صادق (علیه السلام) درباره فرمایش خدای عزوجل «ای پیامبر به یاد بیاور هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت و آنان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم همه گفتند: چرا ما به ربوبیت تو گواهی می‌دهیم»، سؤال کردم، حضرت فرمودند: محمد (ص) اول کسی بود که پاسخ مثبت داد... پس معرفت را در قلبهایشان ثابت گردانید ولی (مردم) این میثاق را فراموش کردند و به زودی متذکر خواهند شد، اگر این پیمان نبود هیچ کسی نمی‌دانست که آفریننده و روزی دهنده او کیست؟ (اثبات الهداة، ج ۱ ص ۹۸ روایت ۴۶، العیاشی، ج ۱ ص ۳۹).

نیست، دیدن با آیه و نشانه (که آینه حق است) نیست، بلکه یافتن حضوری است. در شهادت، شعور و عقل و دانستن نهفته است یعنی شهادت، شناخت همراه با شهود و حضور است، انسانی که بوجود حضرت باری تعالی شهادت می دهد، باید به وجود خویش آشنائی حضوری داشته باشد، و آیه شریفه **أَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ** آنجا حقیقت پیدا می کند که شخص به خود، آگاهی شهودی داشته باشد، خودش از خودش ناپیدا نباشد، آن کس که خود را یافت و پیدا کرد، وجودش را ربط محض می بیند به گونه ای که هیچ گونه استقلالی را مشاهده نمی کند، در چنین هنگامی وابستگی و مفاض بودنش را به خدا و مفیض، مشاهده می کند، در این حالت از خود تهی می شود و غرق در مشاهده حضرت حق می گردد و شناخت شهودی که معرفت او به مشاهده او است، حاصل می شود<sup>۱۰</sup> و در اینجا معاینه انجام می گیرد<sup>۱۱</sup> آنگاه رب و مفیض سؤال می کند: **أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟** پاسخ مفاض این است **بَلَىٰ شَهِدْنَا، شَهَادَتُ** به این که تو صاحب اختیاری و ما عبد و مملوک، تو غنی بالذاتی و ما فقیر بالذات، مسلم است که معرفت حصولی بر فقر وجودی، دلالت دارد بر معرفت حصولی به این که این وجود وابسته به وجود واجب و غنی بالذات است، و چنین معرفتی کافی برای شهادت دادن نیست، شهادت وقتی مصداق حقیقی پیدا می کند که مشهود نزد شاهد، حاضر بوده و حضور عینی داشته باشد.

رابطه وجودی دارای مراتب است رابطه وجودی هر چند قوی تر باشد، حضور و شهود بیشتر است و آن وجودی که بیش از هر وجودی دارای معرفت حضوری هست، وجود اقرب به مبدأ واجب است، و لذا در اقرار به ربوبیت خداوند متعال، سابق و مقدم بر دیگر موجودات خواهد بود، و چنین وجودی، نور پاک رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می باشد که پیش از مخلوقات دیگر به تسبیح و حمد خدای متعال پرداخت.

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است:

**فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ نُورَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) يَقِيَّ أَلْفَ عَامٍ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَأَقْفًا يُسَبِّحُهُ وَيُعَمِّدُهُ وَالْحَقُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُنظُرُ إِلَيْهِ...<sup>۱۲</sup>**

۱۰ - بك عرفتك وانت دلتني عليك.

۱۱ - قلت: كانت رؤية معانية؟ قال: نعم.

۱۲ - هنگامی که خدای متعال نور پیامبر ما حضرت محمد (ص) را آفرید، هزار سال در پیشگاه خدای عزوجل باقی مانده و به تسبیح و ستایش خدا مشغول بود و حضرت حق، نظر (رحمت)

موجودی که از آن چنان شهود و حضوری برخوردار باشد، از اطاعت خدا سرباز نمی زند زیرا آن چنان که نور او فوق انوار است، عقل او نیز فوق عقول خواهد بود، و نور و عقل هر چند که از نظر مفهوم مختلف هستند ولی از نظر مصداق، حقیقت واحدی دارند و خداوند آنگاه که عقل را — که اول ما خلق الله است — آفرید، به او فرمود:

أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَذِيزُ فَأَذِيزُ

در مسأله اقبال و ادبای عقل، احتمالاتی است که مرحوم مجلسی در *مرآة العقول* بیان فرموده است و چنانچه مراد از عقل، *أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ* باشد که همان نور پاک نبی گرامی اسلام (ص) است، این احتمال با این مطلب مطابق است که بگوئیم مراد از اقبال، اقبال به سوی دنیا و خلق و مراد از ادبای رجوع به عالم قدس می باشد. ۱۳ و لذا در روایات آمده است که: *إِيَّاكَ أَمْرُ وَإِيَّاكَ أَنْهَى وَإِيَّاكَ أَعَايَبُ وَإِيَّاكَ أَثِيبُ* ۱۴ و در برخی از روایات به جای «إِيَّاكَ» کلمه «بِكَ» آمده است ۱۵ و این حاکی است از تنزل عقل از عالم قدس به عالم دنیا، زیرا که امر و نهی و عقاب و ثواب بر وجود تکلیف دلالت دارد، چون در سماء قرب و یا عالم قدس تکلیف نیست، به علت اینکه آنجا فعلیت محض است و عقل با تنزلش مکلف می شود، تا با اطاعت از او امر و اجتناب از نواهی، وظیفه ای انجام داده و تقریبی حاصل کرده و بار دیگر به سوی عالم قدس، ادبای نماید.

صدرا المتألّهین در شرح اصول کافی در این مورد گوید:

وقوله: «ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَذِيزُ فَأَذِيزُ» هذا حالٌ رُوحِهِ (صلی الله علیه وآله) إِذْ قَالَ اللهُ لَهُ أَقْبِلْ إِلَى الدُّنْيَا وَأَهْبِطْ إِلَى الْأَرْضِ، رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ، فَأَقْبَلَ، فَكَانَ نُورُهُ مَعَ كُلِّ شَيْءٍ بَاطِنًا وَمَعَ شَخْصِيهِ الْمَبْنُوثِ ظَاهِرًا... ثُمَّ قَالَ لَهُ أَذِيزُ أَيْ إِزْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَأَذِيزُ عَنِ الدُّنْيَا وَرَجَعَ إِلَى رَبِّهِ لِنَهْيَةِ الْمِعْرَاجِ وَعِنْدَ الْمُنْفَرِقَةِ عَنِ دَارِ الدُّنْيَا ثُمَّ قَالَ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَهَذَا حَالُهُ (ص) لِأَنَّهُ كَانَ حَبِيبَ اللهِ وَأَحَبَّ الْخَلْقِ إِلَيْهِ ۱۶

به ایشان داشتند (بخارج ۵ ص ۲۸، بخارج ۵۴ ص ۱۹۹ روایت ۱۴۵).

۱۳ — *مرآة العقول*، ج ۱ ص ۳۰.

۱۴ — خداوند خطاب به عقل فرمود:

امرو نهی من متوجه تو است و تو را مجازات می کنم و تو را پاداش می دهم (بخارج ج ۱ ص ۹۷ روایت ۴).

۱۵ — بخارج ج ۱ ص ۹۷ روایت ۵ و ۹.

۱۶ — این خطاب خداوند به عقل، که فرمود: «پیش بیا و عقل جلو آمد و سپس فرمود، برگرد و

دنیا، دار تکلیف است و پیامبر (ص) به جهت **أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ**، مکلف به اطاعت اوامر و نواهی می باشد و این که خطاب به عقل می شود به این جهت است که علت مکلف شدن انسان، عقل او است و حقیقتاً و اولاً و بالذات، عقل مکلف می شود، زیرا که ادراک خیر و شر و حق و باطل و درست و نادرست، به وسیله عقل محقق می شود، بدین جهت انسان مجنون که از چنین درکی عاجز است، تکلیف ندارد.

ولی در عالم ماوراء این عالم — که حقیقت آن حضرت به عنوان اول خلق الله تجلی پیدا می کند و اقرب وجود الی الله می باشد — مکلفی (به معنایی که در دنیا هست) وجود ندارد، زیرا که آنجا جز ثواب و خیر محض چیز دیگری نیست و کسی که بدانجا قدم گذارد، تخلف و نافرمانی نکرده تا نهی و عقابی مطرح باشد، او در آنجا از خودیت خود تهی شده و محو در مشاهده جمال و جلال حضرت حق می گردد، زیرا تخلف، از توجه به خود و آنچه در اطراف هست، ناشی می شود و در آنجا توجه محض به محبوب است و توجهی به جز او ندارد، چنان که در حدیث معراج آمده است... پس مرا ندا کرد که ای محمد در خلعت من بایست، چون ندای حق را شنیدم بر خود بلرزیدم و از خود تهی گردیدم، پس بار دیگر از ملکوت ندا رسید که ای «احمد» گفتم: «لبیک ربی و سعیدیک» اینک بنده توام و در خلعت تو ایستاده ام، پس ندا رسید که خداوند عزیز تو را سلام می رساند، گفتم اوست سلام و از اوست سلام و به سوی او برمی گردم سلام...<sup>۱۷</sup>

خلاصه این که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) به عنوان اول ما خلق الله، اولین موجودی است که با خدا میثاق تکوین بسته است، و به عنوان اولین انسان کامل و اولین نبی و پیامبر،<sup>۱۸</sup> اولین کسی است که میثاق تشریحی بسته است.

عقل برگشت «خطاب به روح پیامبر (ص) بود زیرا که خداوند به آن حضرت فرمود: به دنیا روی آور و به زمین فرود بیا، در حالی که برای جهاتیان رحمت هستی، پس آن حضرت روی آورد و نور او در باطن هر موجودی بود و آن نور با شخص حضرت بود در حالی که به طور ظاهر برانگیخته شده بود... سپس خداوند خطاب به او فرمود برگرد به سوی پروردگارت، و آن حضرت در شب معراج و نیز هنگام رحلت از دنیا، به سوی خدای خویش بازگشت، سپس فرمود: به عزت و جلالم سوگند، آفریده ای نیافریدم که محبوب تر از تو در نزد من باشد و این است حال آن حضرت، زیرا که او حبیب خدا و محبوبترین کس به سوی خدای متعال است. (شرح الاصول الکافی، ص ۱۷).

۱۷ — انوار جلیه ملا عبدالله زنوزی، ص ۲۶۲.

۱۸ — کنت نبیاً و آدم (علیه السلام) منخول فی طینته (بحار ج ۱۶ ص ۴۰۲).